

بمناسبت نود و یکمین سال استرداد استقلال افغانستان

اعلیحضرت شاه امان الله غازی سمبول نهضت روشنفکری در افغانستان

تو آن دریای متلاطم و دنیای از شور
که شب پرستان از هیبت وقارت نفس در سینه حبس میکردند
آفتاب، صمیمانه برشانه های سخریین تو میتابید
هنگام راه رفتن تو
چراغ های کوچه صف احترام می بستند
تو زبان بودی
زبان من
زبان ما
زبان کوچه های ما
گوش بودی
گوش های من
گوش های ما
گوشهای کوچه های ما
چشمانت دریچه های روشن زندگی
نگاهت چشم بینای آفتاب
ناظر اشکها و غم ها
دست هایت شاخه های پر بار آفرینش
وروح پروازی در زمانه ها داشت
تو نبض موزون زندگی ، شب به خانه آمدی !
آسمان به استقبال تو
خود را با ستارگانش مزین کرده بود
دخت شب مخمل گیسوانش را در گذرگاه تو پهن میکرد



صدای رسای تو
پژواکی داشت در دهلیز زمانه ها
که دیو شب را در گنداب ظلمت هراسان کرد
ای نبض موزون زندگی
چه شد؟ که دیو قیابوش با او هام ، بنای کاخ حقیقت ترا در هم شکست
و مشعلی را که بر فراز شب دیجور روشن کرده بودی خاموش ساخت
این خاموشی ، مرگ تو نبود
مرگ گلهای باغچه بود، که در انتظار نور می میرند
مرگ تو نبود
زیرا نام ترا بر تنه پنجه چنار بزرگ تاریخ حک کرده اند
و نام تو هر روز نسبت بروز گذشته بزرگ و بزرگتر می شود
و توماندگار جاودانی
در راه تو رفتن ، راه رهایی از دیو سپاهی است
من میروم ، تا گلهای باغچه را تنها نگذارم

ختم

د پانو شمیره: له ۱ تر 1